

آنها را بساحل رود خانه (گزنت) رسانید . رعب و
 سطوت هرمان یونان بطوری سیاه تراوا را وحشتناک کرد
 که بعضی شهر ایون پناهنده شده جمعی خود را در
 رود خانه افکندند . آشیل دوازده نفر از تروائی ها را
 که در عنفوان شباب بودند از میان امواج رود بیرون
 کشید و به اردو گاه یونان فرستاد که آنها را بچهران
 کشته شدن پاترگل مقتول سازد . (میساوون) پسر پریام
 که از لجه دهشتناک رود خود را نجات داد بچنگ آشیل
 گرفتار شد آشیل او را کشت و بدنش را در رود انداخت
 رود (گزنت) از بی پروائی آشیل متعبر و خشمگین
 شد استرویه (۲) را که سر دسته سپاه مملکت
 « تراس » و از متحدین تروا و مرزنگد خدایان بود بر
 انگیزخت که با آشیل جنگ کند . آشیل این پهلوان را
 نیز کشت و گفت اگر او از نژاد خدای رود خانه هست
 من نیز زاده زو پتر هستم اکنون که بیماریت من آمد
 بهتر ایست طمعه ماهیان شود . این خونریزیها شعله انتقام
 پترنگد را خاموش ساختند و دلاوری تروائی هم آسترویه و هم
 بسیاری از باران وی را کشت . آب رود از خون
 مقتولین رنگین گرد بد اجساد کشتگان روی سطح آب
 فرار گرفتند . کینه رود شدت کرد . شریو و
 صره او افزون گردید و بر ضد شیل طغیان نمود .

آشیل دست از خون ریزی نمی کشید امواج رود خانه او را احاطه کردند . زانو هایش را آب چهار داد ولی دلاور یونانی محکم ایستاده بود . آب تا نزدیک سپر گرانیهای او رسید . آشیل بدرگاه ژوپیتر اشتغافه کرد و گفت آیا سزاوار است من خون پاترگل را از هکتز نگیرم و رود گزنت مرا غرق سازد و اسلحه ذقیمت مرا بخود ببرد . آتن خداوند حکمت و قنبون خداوند دریا به کمک او شتافتند و ویرا از طغیان «گزنت» خلاص کردند . رود گزنت از رود سیموئیس «۱» که محاذی او بود یاری طلبید و گفت « ای برادر! بیا و مرا دست گیر ، بیا تا هر دو باین شخص که يك فته میخواهد حصار الیونرا وازگون سازد حمله کنیم . چشمه های بزرگ خود را بسوی او سرازیر کن ، سیل های بنیان کنی را بر او بشوران . بیا تا بزودی اسلحه محکم و قویس ویرا درهش آنها دفن کنیم بیا تا جسدش را زیر رمل ها فرو ببریم » آبا قوم یونان استخوانهای ویرا پیدا خواهند کرد ؟ »

هر دو رود مهبای غرق کردن آشیل گردیدند ، آب ها کف آلود ، امواج از خون رنگین و سطح آب را نمش مقتولین فرا گرفت آشیل باطمینان و غضب دو رود سهمگین چه کند ، اسلحه او نسبت با امواج و بتکف های خشن آب چه نائیری داشت ؟!

ژونن زوجه خدای خدایان دید دلاور یونانی سخت گرفتار
 آمده ایت پسر خودش (ولکن) را که رب النوع آتش
 بود مأمور نجات و کمک آشیل کرد. (ولکن) بدون درنگ
 فرود آمد آتش خداوندی خویش را فروخت و دو ساحل
 رود گزنت را مشتعل کرد. آبائی که طهمیان نموده و بصحرا
 جاری شده بودند فوراً خشک شدند رود گزنت از ژونن
 استرحام کرد و پسی فروتنی نمود. ولیکن لجاجت کرد
 و آتش خود را تیزتر نمود، اهی ها و جمیع حیوانات رود گزنت
 از این عذاب مضطرب و پریشان حال گردیدند. رود گزنت
 یاز بسدر گاه ژونن تضرع کرد و گفت آیا از میان
 یاری کنندگان تو فقط من باید بقیاب تو گرفتار شوم.
 ژونن بروی ترحم کرد و به پسرش گفت همین اندازه مجازات
 برای گزنت کافی است او را رها کن ولیکن امر مادرش
 را اطاعت کرد در این موقع میان خدایان فتنه و آشوب
 در گرفت. آتنی خداوند حکمت به مزینخ خداوند جنگ
 مشغول پیکار شد و او را مغلوب ساخت. زهره
 یاری مزینخ قیام کرد. آتنی بیک عیلی او را از میدان
 بیرون نمود. از طرف دیگر تپتون با اپلون در آویخت
 و از سوی دیگر ژونن آرتیمیس خداوند شکار را
 ضریقی زده گمن و ترکشی او را از دوشش بیرون آورد
 آرتیمیس تزه خدای خدایان داد خواهی کسره ژوپیتر
 بر رفع آزره گئی خاطر روی برداخته اضطرابش تسکین را داد.

آنکه ایلون با لیون شتافت و خدایان با لپ پرواز کردند. اما آشیل مثل سیل خروشان سپه تروا را دنبال میکرد می زد ، میگشت ، می انداخت پیرام که از فراز باروی شهر واقع را تماشا میکرد چراولان بارو را امر کرد که دروازه را بستند تا فراریان داخل شوند . ایلون آژنور (۱) دلاور تروائی را برانگیخت که با آشیل جنگ کند . آژنور بسیار زت جنگجوی یونانی بر آمد و نزدیک بود که به پهلوانان دیگر تروا ملحق شود که ایلون بیارزش آمد و او را در میان آبری ضخم پنهان کرده سالماً بالیون رسانید و خود بصورت او بیرون آمد ولی بدون اینکه نزدیکش رود او را ببارزه خود دعوت کرد . آشیل بسوی او شتافت . ایلون که بشکل آژنور گردیده بود فرار کرد و از نزدیک حصار ایلون دور شد . آشیل بدنبال او رفت و در این اثنا عده معدودی از سپاه تروا که جان سلامت برده بودند فر منی یافته خود را از جنگ آشیل نجات دادند و بیرون شهر پناه بردند

سرود بیست و دوم

گشته شدن هکتور

سپاه تروا همه بشهر پناهنده شده و دیوار بلند آرا سنگر قرار دادند اما هکتور دلاور سپه را تبعیت نکرد و بشهر

پناه نبرد . هکتر برای خود ذلت می دانست که جنگش برو برو را ترك كند و برج و بارو را وسیله دفاع قرار دهد . او جلو حصار ایستاد و منتظر آشیل گردید . پدرش که بی باکی و تهور او را از قرار برج مشاهده کرد پزیشان خاطر گردید و پسرش را اندرز داد که به درون شهر آید و با آشیل مقابله نکند . هکتر گهت محال است من اجازه دهم که ارباب آشیل نزدیک حصار شود و من درون شهر باشم پدرش باو التماس کرد که لجاجت را کنار نگذارد و تنها با آشیل مصاف دهد . هکتر گفت اگر رعب آشیل تروائیها را هز بمت داده ولی یک نفر تروائی پیدا میشود که يك ته از حصار مملکت خودش دفاع کند . اکوب (۲) مادرش نیز چون شبید که تمام سپاه به درون شهر آمده و هکتر میخواهد بدون اعوان و انصار دروازه شهر را پاسبانی کند نزد وی آمد ، ناله و مویه کرد ، یستائرا روی دست گرفت و هکتر را بشیر خود قسم داده گفت بر من رحم کن و مکن دار داغ تو نیز بر داغ (لیساوون) علاوه شود این تضرع و اناپه ها در هکتر انیری نبخشید و « مانند اهی خشمناکی که لانه خود را میخواهد از دشمن حفظ کند جلو حصار ایستاد » و هرق افکار خود و طریقه منسوب نمودن خصم گردید . آشیل که شکار را در دست رس دید غرید و بسوی او شتافت . زره آشیل « مانند برقی که بدرخشید یا نور